

درس هشتم درس آزاد

در کشور عزیز ما ایران، مردان قهرمان و شجاع زیادی زندگی می‌کنند، که همیشه برای شجاعت و دلوری آنها، امنیت و آرامش برقرار می‌باشد. یکی از این دلوران، دانش آموز پانزده ساله، علی لندی بود. او در ایذه (یکی از شهرستان های استان خوزستان) زندگی می‌کرد. در یکی از روز های پایانی تابستان، در خانه ی یکی از آشنایان مهمان بود. ناگهان صدای درخواست کمک زن میانسالی را شنید که در آتش گرفتار شده بود.

این نوجوان فداکار، جان دو زن سالمند را نجات داد، اما در این اقدام به خودش نیز آسیب رسید و چند روز پس از بستری بودن، روز اول مهر در بیمارستان، به علت شدت جراحات به مقام شهادت رسید. بعضی می‌گویند او به عنوان یک نوجوان می‌توانست این کار خطرناک را انجام ندهد و منتظر کمک بزرگ‌ترها و آتش‌نشانی بماند. ولی این تصمیمی بود که علی در لحظه گرفته بود، او زمان برای تصمیم‌گیری نداشته و به نظرش باید جان آن دو نفر را نجات می‌داده‌است.

- ✓ ایذه یکی از شهرستان های استان خوزستان است.
- ✓ شهید علی لندی منزل یکی از آشنایان مهمان بود.
- ✗ شهید علی لندی با فداکاری خود جان یک کودک را نجات داد.

درک مطلب

- ۱- چند ویژگی از شهید علی لندی بنویسید؟ نوجوان شجاع و دلآور، دلسوز
- ۲- چرا علی از بزرگترها کمک نگرفت و منتظر آتش نشانی نشد؟ او زمان برای تصمیم گیری نداشت و به تفرش باید جان آن دو نفر را نجات می داده است.
- ۳- به نظر شما برای این داستان چه نام هایی می توان انتخاب کرد؟ ...

یستنا

جمع با نشانه

دلاوران - موجودات - پرستوها - طوطیان - تصویرها

جمع بدون نشانه

تصاویر ← تصویرها ← جمع تصویر

اذهان ← ذهنها ← جمع ذهن

مدارس ← مدرسهها ← جمع مدرسه



زنگ انشا

صبح یک روز نوبهاری بود
روزی از روزهای اول سال
بچه‌ها در کلاس جنگل سبز
جمع بودند دور هم خوشحال

بچه‌ها گرم گفت و گو بودند
باز هم در کلاس غوغا بود
هر یکی برگ کوچکی در دست
باز انگار زنگ انشا بود

تا معلم ز گرد راه رسید
گفت با چهره‌ای پر از خنده
باز موضوع تازه‌ای داریم:
«آرزوی شما در آینده»

شبم از روی برگ گل
برخاست
گفت: «می‌خواهم آفتاب شوم
ذره ذره به آسمان بروم
ابر باشم، دوباره آب شوم»

دانه آرام بر زمین غلتید
رفت و انشای کوچکش را خواند
گفت: «باغی بزرگ خواهم شد
تا ابد سبز سبز خواهم ماند»

غنچه هم گفت: «گرچه دلتنگم
مثل لبخند باز خواهم شد
با نسیم بهار و بلبل باغ
گرم راز و نیاز خواهم شد»

جوجه‌های کبوتران گفتند:
«کاش می‌شد کنار هم باشیم
توی گل دسته‌های یک گنبد
روز و شب زائر حرم باشیم»

شاعر: قیصر امین پور